

سوی اصلاحات روشن شد که دستیابی به سازمان اداری-اجرایی منظم و پاسخگو تنها در صورتی امکان‌پذیر است که دولت و حکومت پایه در قانون داشته باشند. این در حالی بود که از زمان بنیانگذاری دولت در ایران باستان، قدرت سرشتی خودکامه و نه مشروع و قانونی داشت. سازمان اداری-اجرایی منظم و پاسخگو به معنی رها کردن حکومت خودکامه بود ولی دولت خودکامه چندان اشتیاقی نداشت که به دلخواه خود و برای موفقیت اصلاحات اداری دست از قدرت خودکامه بشوید. جدای از اینها، احتمالاً این هراس وجود داشت که هرگونه تلاش برای انجام اصلاحات منجر به بروز هرج و مرج شود.

در این زمان بود که جنبش اصلاحات فراتر از نخبگان اداری و اشراف دامن گسترده و اهداف آن تقاضاهایی ریشه‌ای چون برچیده شدن بساط حکومت خودکامه و استقرار حکومتی مبتنی بر قانون را دربرگرفت.^{۱۰}

در این مرحله باید چند کلمه‌ای درباره مفهوم و تاریخچه دولت خودکامه توضیح دهیم و تفاوت‌های بنیادین آن را با دولت‌هایی که از دوران کلاسیک تا دوران نو در اروپا بر سر کار بودند مشخص سازیم. شناخت این تفاوت‌ها برای دستیابی به درکی واقع‌بینانه از هر پدیده‌ای در تاریخ ایران و بنابراین برای بنا کردن نظریه‌ای مناسب درباره جامعه‌شناسی تاریخ ایران اهمیتی کاملاً تعیین‌کننده دارد.

برخلاف اروپا، دولت در ایران پایه در هیچ‌گونه قانون، قرار داد یا عرف و سنت پابرجا و تضمین‌شده‌ای که اعمال قدرت را هم محدود و هم مشروع سازد نداشت. این بدان معنی است که از یک سو، هر کس موفق به حفظ یا تصاحب قدرت می‌گشت «مشروع» شناخته می‌شد و از سوی دیگر، آنچه اعمال قدرت را محدود می‌ساخت تنها گستره و میزان خود قدرت بود. مسلماً شرح بالا تعمیمی ساده و انتزاعی بیش نیست که می‌توان آن را با تعمیمات ساده و انتزاعی مشابهی که درباره جامعه اروپایی ارائه شده است مقایسه کرد. قطع نظر از این، فرمانروایی بودند که مشروع‌تر از بقیه شناخته می‌شدند و گاه نیز اعمال خودسرانه قدرت به واسطه وجود عوامل و رویه‌های میانجی

در آغاز بجاست چند کلمه‌ای درباره عناصر اصلی موضوع بحث خویش بگویم. سخن ما درباره ایران نو (modern Iran) است. بطور معمول اصطلاح اروپایی نو به تاریخ اروپا از دوران نوزایی به این سوا اشاره دارد. از سوی دیگر، ممکن است منظور از ایران نو، ایران از اوایل سده نوزدهم باشد یعنی زمانی که کشور ما به شکلی بی‌سابقه یا به عبارت دیگر به شکلی نو از روسیه شکست خورد. ممکن است این اصطلاح به میانه سده نوزدهم اشاره داشته باشد یعنی زمانی که تحولات بعدی منجر به اتخاذ تدابیری برای نوسازی آموزش و پرورش و نظام اداری-اجرایی ایران شد؛ البته این تمهیدات در آن زمان چندان پیش نرفت. یا زمانی که تدابیر مورد اشاره بار دیگر و به شکلی متفاوت در آغاز دهه ۱۸۷۰ میلادی به آزمون گذاشته شد. و سرانجام ممکن است منظور از ایران نو، تحولاتی باشد که کشور ما از آغاز سده بیستم به خود دیده است یعنی زمانی که تحولاتی که برای ایجاد یک حکومت قانونی و پاسخگو-و نه خودکامه صورت می‌گرفت به انقلاب مشروطه (۱۲۸۳-۱۲۸۷) منجر شد. در واقع، دستکم تا پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ برخی از کارشناسان تاریخ ایران در بحث از «ایران نو» عمدتاً به دوران پهلوی نظر داشتند؛ دورانی که از ۱۳۰۴، سال به سلطنت رسیدن رضاشاه، یا شاید چند سالی پیش از آن که وی هدایت کودتای اسفند ۱۲۹۹ را در دست داشت آغاز می‌شد.

دموکراسی یا دستکم مبارزه برای دموکراسی در ایران نو مشخصاً از آغاز قرن بیستم با جنبش مشروطیت آغاز شد؛ هرچند همانگونه که خواهیم دید برای ایرانیان مفهوم نظری دموکراسی و بویژه کاربردی آن در عمل دقیقاً همان نبود که غربیان از این اصطلاح می‌فهمیدند و به عمل در آورده بودند. در واقع، جنبش مشروطه خواهی زاده تلاش‌هایی بود که پیش از آن برای انجام اصلاحات بویژه-ولی نه منحصرراً-نوسازی دستگاه اداری-اجرایی به عمل آمده بود.

این اندیشه رواج یافته بود که اروپا از آنرو چنین پیشرفت کرده است که حکومت‌های اروپایی سازمان یافته، منظم و پاسخگو هستند. ولی خیلی زود بویژه پس از برداشتن نخستین گام‌ها به

مسائل

دموکراسی و

حوزه همگانی

در ایران نو*

نویسنده: دکتر محمد علی

همایون کاتوزیان

ترجمه: علیرضا طیب

منبع:

Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East Vol. XVIII. No.2. (1998)

مانند سنت مداخله‌چهره‌های دیوانی و مذهبی به نفع برخی از کسانی که متهم به جرائم بزرگ بودند یا تلاش‌های این متهمان برای تحصن گزیدن در مکانهای مقدس در طول دوره‌های بحرانی ملایم‌تر می‌شد.

سرشت خودکامه حکومت در ایران واقعیتی است که بسیاری از برگهای تاریخ کشور ما چه در دوران باستان و چه در دوران نو، هم پیش و هم پس از اسلام بر آن گواهی می‌دهد. ولی خود این واقعیت این پرسش را پیش می‌آورد که چرا چنین بوده است: چرا در اروپا دولت‌ها بطور معمول بر نوعی دریافت از قانون پایه داشتند و از گونه‌ای مشروعیت بهره می‌بردند ولی دولتهای ایران از چنان پایه و چنین مشروعیتی بی‌بهره بودند؟

پاسخ گفتن به این پرسش ما را به حوزه جامعه‌شناسی تاریخی، ساختار اجتماعی ایران، و نفس منطقی دگرگونی تاریخی در ایران می‌کشاند. در اروپا، طبقات اجتماعی نقشی ماهوی و اصلی (functional) داشتند و بر مالکیت خصوصی مستقل استوار بودند. مالکیت خصوصی یک حق سلب‌ناشدنی بود. دولت تا حد زیادی نماینده و وابسته به طبقات اجتماعی نیرومند و دارا بود. مسلماً دولت صرفاً کمیته اجرایی طبقات اجتماعی پرنفوذ نبود و گاه می‌توانست بر آنها چیره شود. ولی ناگزیر از جلب رضایت آنها بود و دستکم باید در چشم طبقات بالا و متنفذ مشروع جلوه می‌کرد.

اما در ایران این دولت بود که وضعیتی مستقل داشت و طبقات اجتماعی بالاتر به آن وابسته بودند. دارایی ارضی در اصل متعلق به دولت بود و سرمایه تجاری نیز حتی ضعیف‌تر از حدی بود که در اروپای فئودالی به چشم می‌خورد. مالکیت خصوصی زمین نه یک حق بلکه امتیازی بود که دولت مادام که می‌خواست آن را می‌بخشید یا تحمل می‌کرد. در ایران هم طبقات اجتماعی مختلفی وجود داشتند که شبیه طبقات متناظر خود در جوامع اروپایی بودند: زمینداران، بازرگانان، افزارمندان، کشاورزان و غیره. اما برخلاف آنچه همواره در جوامع اروپایی مشاهده می‌شد هیچ‌گونه اشرافیت اریستوکرات و طبقه حاکمه‌ای وجود نداشت.

اجازه دهید همین جا بر این نکته تأکید کنم که ثروت و منزلت امتیازی بود که دولت می‌بخشید یا بر آن مهر تأیید می‌زد. از همین رو، در هر لحظه از زمان کسانی بودند که به طبقات ممتازه تعلق داشتند. در واقع، مهم‌ترین افراد بر روی زمین آن دسته مقامات بلندپایه دولت بودند که هنوز مناصب خود را از دست نداده بودند، چرا که از دست دادن مقام معمولاً اعدام یا دستکم از دست دادن همه امتیازات از جمله کل دارایی شخصی را در پی داشت. ولی درست به همین دلیل، امکان وجود اریستوکراسی یا طبقه حاکمه‌ای که در درازمدت پایدار بماند وجود نداشت. باز به همین دلیل، یوایی اجتماعی چشمگیری وجود داشت. بی‌هیچ اغراقی ممکن بود گدایی در طول عمر خود به ثروت و قدرت رسد یا برعکس فردی از اوج ثروت و قدرت، خاکستر نشین شود.

چون قدرت، حالتی خودکامه داشت هیچ‌گونه چارچوب قانونی مکتوب یا نامکتوبی وجود نداشت که مرز مستقلی برای اعمال قدرت تعیین کند و از این راه، زندگی اجتماعی و اقتصادی را به شکل معقولی پیش‌بینی پذیر سازد. هیچ‌گونه قانون بنیادین یا اساسی وجود نداشت. ولی به رغم این واقعیت که همواره قوانین و مقررات اداری و قضایی بسیاری وجود داشت هرگز هیچ‌گونه تضمینی بر اجرا و خصوصاً بر عدم تغییر آنها بدون اطلاع قبلی و بسته به هوس فرمانروا یا والی محلی نبود.

پیامد سیاسی همه این شرایط ممکن است آشکار باشد ولی یکی از مهم‌ترین پیامدهای اجتماعی و اقتصادی آن ناممکن بودن انباشت دیرپای سرمایه دستکم در کل جامعه بود. مسلماً انباشت سرمایه کلید توسعه تجارت و صنعت در غرب بوده است. ولی مسئله فراتر از اینهاست و می‌تواند تا فعالیت دانشگاهی و علمی را هم دربرگیرد. هرگونه توسعه دیرپای معرفت و علم نیازمند پیوستگی دستاوردها و نهادهاست و بدون آن تنها چیزی که امکان دارد نوسانات کوتاه‌مدت، کشف دوباره معرفت گذشته، یا در واقع انباشت‌زدایی و از دست رفتن برخی از همان دستاوردهاست.

پاسخ این معمای دیرینه که چرا در کشورهایی

○ دموکراسی یا دستکم مبارزه برای دموکراسی در ایران نو مشخصاً با جنبش مشروطیت آغاز شد، هر چند مفهوم نظری و بویژه کاربست عملی دموکراسی برای ایرانیان دقیقاً همان نبود که غربیان در نظر و عمل تجربه کرده بودند.

○ سرشت خودکامه حکومت در ایران، واقعیتی است که بسیاری از بر گهای تاریخ کشور ما چه در دوران باستان و چه در دوران نو، هم پیش و هم پس از اسلام بر آن گواهی می دهد.

چون ایران انباشت سرمایه صورت نگرفته است. ظاهراً از خلال این بررسی روشن می شود. سرمایه انباشته نشد چون دولت و جامعه خودکامه بیش از آن ناامن بود که پس انداز و سرمایه گذاری بلندمدت در آن معقول به نظر آید. وانگهی همان اندازه انباشتی هم که صورت گرفت در نتیجه ناامنی مزمن ملازم با دولت و جامعه خودکامه از جمله در اثر غارت و ضبط اموال از دست رفت. به همه این دلایل، من جامعه خودکامه را «جامعه کوتاهمدت» خوانده‌ام.^{۲۰}

نه تنها دولت بلکه جامعه نیز سرشتی خودکامه داشت. جامعه جز در مواقع بسیار استثنایی که فرمانروایی را دادگر می دانست در برابر دولت گردن می کشید. فرمانروای دادگر فرمانروایی بود که از مرزهای کشور پاسداری می کرد، یاغیان، راهزنان و دزدان را سرکوب می نمود، ثبات برقرار می کرد و به مقامات رسمی خود اجازه نمی داد به شیوه‌ای که خود صلاح نمی دید رفتار کنند. جامعه همواره در حالت شورش بالقوه بود زیرا فرمانروایان را بیدادگر می دانست. و هر زمان که دولت به شکل استثنایی ضعیف و بیدادگر می شد و این دو ویژگی معمولاً دست در دست هم دارند- شورش به راه می افتاد. تفاوت بارز این شورش‌ها با قیام‌ها و انقلاب‌های اروپا این بود که در ایران، جامعه در برابر دولت سر به شورش بر می داشت و کل جامعه یا بیشتر آن پشتیبان شورش، و بقیه جامعه در قبال آن بیطرف بود. به دیگر سخن، برخلاف جوامع اروپا، طبقات محروم در برابر طبقات ممتاز سر به طغیان بر نمی داشتند. بنابراین هیچیک از طبقات اجتماعی- و اغلب حتی مقامات دولتی هم- از فرمانروا در برابر شورشیان حمایت نمی کردند.

قیام‌ها همیشه با موفقیت همراه نبود. ولی همین که دولت خودکامه به زیر کشیده می شد جامعه در هرج و مرج و بی نظمی غوطه‌ور می گشت. هرج و مرج محصول جامعه خودکامه بود که خودروی دیگر سکه‌ای به شمار می رفت که بر آن سویس دولت خودکامه نقش بسته بود. قدرت خودکامه بین رقبای مختلفی که در نبرد مرگبار پنجه در پنجه هم انداخته بودند تقسیم شده

بود. چیزی شبیه «وضع طبیعی» توماس هابز که در کتاب لویاتان آن را «جنگ همه با همه» خوانده است. بدین ترتیب پس از دوره‌ای کوتاه، جامعه‌ای که سقوط فرمانروای پیشین را به سرور نشسته بود دل‌تنگ فرمانروای مستبد و خودکامه دیگری می شد که بیاید و با خود ثبات آورد و به هرج و مرج پایان دهد. در گذر زمان سرانجام کسی موفق می شد قدرت مطلق را به چنگ آورد و جامعه نیز از او به عنوان ناجی خود استقبال می کرد. این چرخه سنتی دگرگونی را که بیشتر حرکتی نوسان‌گونه بود تا پیشرفت، من چرخه حکومت خودکامه- هرج و مرج- حکومت خودکامه خوانده‌ام.^{۴۰}

بدین ترتیب به مفهوم ایران نو، و برداشت‌هایی که در دوره مشروطیت از مفهوم دموکراسی رواج داشت باز می گردیم. پیش از این دوره، قیام‌ها بر ضد حکومت خودکامه که نظام طبیعی حکومت پنداشته می شد صورت نمی گرفت بلکه آماج آن فرمانروای بیدادگری بود که غیر طبیعی و فاقد فره‌ایزدی شناخته می شد؛ موهبتی خداوندی که گاه از لحاظ لغوی به نور الهی ترجمه می شد و به قدرت زمینی مشروعیت می بخشید.^{۵۰}

از سوی دیگر، جنبش مشروطه‌خواهی محصول مشاهدات دقیق اشراف و مقامات اصلاح طلب ایرانی درباره نظام اروپایی ویژه این واقعیت بود که نظام یادشده پایه در قانون داشت. این جنبش نخستین قیام در تاریخ ایران بود که هدفش از میان برداشتن نفس حکومت خودکامه و روی کار آوردن حکومتی به جای آن بود که پای‌بند چارچوبی قانونی باشد. در این جریان، آنان دموکراسی یعنی نه تنها قانونی بودن حکومت بلکه حکومت از طریق نمایندگان را نیز کشف کردند. قانون اساسی حاصل از انقلاب مشروطیت ایران به مراتب دموکراتیک‌تر از قانونی بود که پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به تشکیل «دوما» انجامید. حتی این قانون دموکراتیک تر از قوانین اساسی برخی قدرتهای پیشرفته اروپایی چون امپراتوری آلمان و امپراتوری اتریش بود.

در این مرحله می توان اشاره کوتاهی به پیدایش حوزه همگانی نو (modern public sphere) داشت که همگام با جنبش مشروطه تا پایان سده

نوزدهم رخ داد. طبق نظر هابرماس، حوزه همگانی به عنوان حوزه گردهم آیی و بحث انتقادی که هم از دولت و هم از حوزه خصوصی مستقل است در اروپای سده هیجدهم سر بر آورد. البته همانگونه که به نظر می رسد خود هابرماس هم در بخش هایی از بحث خویش از این نکته آگاه باشد ریشه های حوزه همگانی را می توان به انگلستان در سده هفدهم رساند.^۶

در اینجا به دشواری می توان وارد بحث مبسوط درباره بود یا نبود جامعه مدنی در ایران پیش از دوران نو شد. در سال های اخیر این استدلال (در کشورهای مختلف خاورمیانه) مطرح شده که در جوامع مسلمان از صدر اسلام چیزی شبیه جامعه مدنی وجود داشته است. این حقیقتی است که دولت خود کامه بطور معمول بخش اعظم حوزه فعالیت اجتماعی را به حال خود رها می کرد. و برآستی نیز حوزه های نسبتاً مستقلی از گفتگوی ادبی وجود داشت. همه آنها بستگی به آن دارد که مفهوم جامعه مدنی را تا چه حد دقیق و سختگیرانه به کار بریم. خود هابرماس عمداً حوزه های تبادلات و ارتباطات ادبی در اروپای باستان را از مفهوم حوزه همگانی نو کنار گذاشته است.

بنابر این، حوزه همگانی نو یا چیزی شبیه آن در آغاز قرن بیستم در سیمای روزنامه ها و مجلات مستقل و انتقادی و نیز انجمن ها و جمعیت های داوطلبانه ای که شمارشان بسرعت در حال افزایش بود در ایران سر بر آورد. ولی می توان ادعا کرد که خود مجلس در آن زمان بخشی از حوزه همگانی را تشکیل می داده است.

بدین ترتیب به ویژگی های جامعه خود کامه باز می گردیم. همانگونه که پیشتر یاد آور شدیم فروپاشی دولت خود کامه همواره به هرج و مرج پدید آمده به دست جامعه خود کامه می کشید تا اینکه يك فرمانروای مطلق العنان و خود کامه جدید از خاکسترهای بر خورده های ویرانگر داخلی سر بر می آورد. اما برای نخستین بار انقلاب مشروطه (۱۲۸۷-۱۲۸۳) صرفاً در پی برانداختن يك فرمانروای پیدادگر نبود بلکه می خواست حکومتی قانونی و پاسخگو روی کار آورد. با این حال، پس از فروپاشی رژیم قدیمی و

استقرار يك مجلس ملی بر خوردار از همه اختیارات، جامعه بسرعت به سنت هرج و مرجی متمایل شد که از زمان تشکیل خود با آن آشنا بود. زمانی تو کویل گفته بود که معمولاً ساختارهای اساسی يك جامعه حتی زمانی که انقلاب بسیاری از قالب های آن را دگرگون می سازد دست نخورده باقی می ماند. شاید این گفته اغراق آمیز باشد ولی برآستی عادات قدیمی و ریشه دار بسیار سخت جانند. در واقع، این اندیشه نسبتاً شبیه مفهوم عصبیه ای است که ابن خلدون در تبیین اینکه چرا بنی امیه پس از خلفای راشدین بار دیگر بسرعت قدرت را به چنگ آوردند به کار برده است.

حتی برخی از روشنفکران سرشناس انقلاب مشروطه نیز آزادی را با لجام گسیختگی اشتباه گرفته بودند و می پنداشتند که قانون یعنی آزادی کامل از دولت. مفهوم «تفکیک قوا» ای منتسکیو اگر نه در نظر ولی مسلماً در عمل به «رویارویی قوا» تفسیر می شد. قوه مقننه مدعی همه اختیارات حکومتی بود و قوه مجریه را تا حد دستگاهی سر به راه از کارمندان پایین می برد. مطبوعات نه تنها از این حیث که هیچگونه مسئولیت پذیری اجتماعی و سیاسی از خود نشان نمی دادند بلکه از این جهت که با دست باز زنده ترین زبان را بر ضد همه از جمله وزرا، نمایندگان مجلس، و حتی خود شاه به کار می بردند چنان رفتار می کردند که گویی هیچ حد و مرزی برای آزادی بیان وجود ندارد. این رفتار بیشتر به سنت ایرانی بروز هرج و مرج پس از فروپاشی يك دولت خود کامه شبیه بود تا به شرایط استقرار يك حکومت قانونی و دموکراتیک، و بحث سیاسی آزاد و انتقادی مردمی مستقل و خودمختار.^۷

شایسته است لحظه ای در این باره تأمل کنیم. در ایران حوزه همگانی نو در نتیجه فرآیندی طولانی و دشوار که طی آن افکار عمومی هماهنگ با اجتماعی شدن اطلاعات همگانی و به نحوی مستقل از معاملات تجاری خصوصی و نیز حوزه دیوانسالاری دولتی سر بر آورد متولد نشد؛ محصول پیچیده نوزایی، دین پیرایی، توسعه بورژوازی و قیام در برابر حکومت های مطلقه یا اقتدارگرا مانند انقلاب های سده هفدهم انگلستان

○ جنبش مشروطیت
نخستین قیام در تاریخ ایران
بود که هدفش از میان
برداشتن نفس حکومت
خود کامه و روی کار آوردن
حکومتی به جای آن بود که
پای بند چارچوبی قانونی
باشد.

و انقلاب سده هیجدهم فرانسه، یا انقلابهای سال ۱۸۴۸ اروپا نبود. بلکه تقریباً به ناگاه همزمان با مبارزه برای قانون و دموکراسی در جنبش استقرار حکومت قانونی سر بر آورد. مانند بیشتر چیزهای دیگر، حکومت قانونی و دموکراسی نیز با یک انفجار بزرگ وارد ایران شد و دل و جان کل جامعه را تسخیر کرد.

و دشواری در همین بود. تنها ورود ناگهانی این پدیده دشواری آفرین نبود؛ هر چند این نیز به خودی خود مشکلات مهمی پدید آورده است. مسئله بسیار فراتر از اینها بود؛ باز تاب چرخه سنتی «حکومت خودکامه - هرج و مرج - حکومت خودکامه» بود که بالاتر به اختصار شرحش رفت. مسلماً هرج و مرج تنها در قالب سیاست، مطبوعات و افکار عمومی رخ نمی نمود. در مرزها ناآرامی، شورش و یاغیگری در میان عشایر و ولایات رو به افزایش بود. در واقع، این چهره تقریباً تنها شکلی از هرج و مرج است که تاریخدانان و تحلیل گران این دوره بدان عنایت داشته اند. در جایی دیگر به تفصیل توضیح داده ام که اگر در مرکز کشور و در کانون خود سیاست، در میان نمایندگان مجلس، میان آنها و کابینه، و میان همه اینها و احزاب، انجمن ها و گروه های سیاسی، هرج و مرج، بی ثباتی، روبرویی و برخوردی ویرانگر حاکم نبود و مطبوعات و احزاب سیاسی نیز آن را بر ملا نمی کردند و بر آتش آن نمی دمیدند آن هرج و مرج مشهود و تجزیه کننده چندان دامنه یا دوام نمی یافت.^۸

انقلاب مشروطیت بسیار متفاوت از قیام های سنتی بود زیرا برای نخستین بار هدف قیام برانداختن بساط حکومت خودکامه بود؛ هر چند مانند گذشته هیچیک از طبقات اجتماعی از رژیم دفاع نمی کرد. اما پیامدهای این انقلاب شباهت گوهری نزدیکی با هرج و مرجی داشت که بطور معمول در پی سقوط دولت در دوران پیش از دوران نو بروز می کرد.

مسلماً قالب ها، ابزارها و محمل های نو یا تازه مهمی وجود داشت که پیش از آن جامعه آگاهی کاملی از آنها نداشت. مجلس پدیده ای کاملاً تازه بود، هر چند در همان اوان یک شورای خبرگان منتخب در چند نوبت تشکیل شده بود. کابینه

به عنوان هیئتی با مسئولیت جمعی نیز پدیده ای کاملاً تازه بود زیرا تجربه ای که پیش از آن در آغاز دهه ۱۸۷۰ میلادی آغاز شده بود اصلاً ریشه نگرفت. و گرچه انتشار روزنامه به نیمه نخست سده نوزدهم بازمی گشت ولی مطبوعات از حیث زبان، محتوا، سبک، هدف، رهبری و صرف شمارگان کاملاً تازه بودند. مسلماً نمی توان پیدایش و رواج این قالب های تازه را نادیده گرفت. اما دموکراسی هر چه بیشتر به هرج و مرج، حوزه همگانی به بی قانونی یا رفتار ضد اجتماعی، و آزادی به لجام گسیختگی انجامیده بود.

دلیل اصلی کودتای ۱۲۹۹ نیز همین بود. اگر اوضاع چنان وخیم نشده بود که مردم از انقلاب شدیداً سرخورده شوند، آن را توطئه انگلیسی ها بدانند، و دلتنگ سلطنت ناصرالدین شاه، واپسین فرمانروای خودکامه ای شوند که می توانست امنیت عادی را برای زندگی روزمره مردم تأمین کند، کودتای یادشده هرگز به وقوع نمی پیوست. برخی از افسران و دیپلمات ها به سازماندهی این کودتا کمک کردند ولی اگر در ۱۲۹۹ کشور در عمیق ترین هرج و مرج و بی نظمی غوطه ور نشده بود چنین نمی کردند و در واقع نمی توانستند چنین کنند.^۹

رویدادهای پس از این کودتا بسیار شبیه جریانی است که طی آن در ایران پیش از دوران نو پس از هر دوره هرج و مرج، حکومت خودکامه به صحنه بازمی گشت. نخست، در برابر هرج و مرج مشهود و ملموس، واکنشی نظامی صورت گرفت؛ در همان حال فشار فزاینده ای بر مجلس، احزاب و مطبوعات وارد شد تا مقصداری از روش لجام گسیخته خود دست بردارند. طی دوره ای چهار ساله، زندگی و سیاست در ولایات، در مرکز، و در کانون سیاست بر مراتب باثبات تر از آن چیزی شد که طی ۳۰ سال پیش از آن بود. رضاخان پهلوی را حتی در این دوره هم... نمی شد در بیرون از ارتش رهبری کاملاً مردمی خواند. ولی مسلماً او از پشتیبانی بسیاری از طبقات متوسط تحصیل کرده نو، بسیاری از نخبگان فکری، شمار فزاینده ای از نمایندگان مجلس، از جمله نمایندگان دموکرات و دموکراتهای اجتماعی، بیشتر کارکنان بلندپایه دولت، و حتی شمار قابل ملاحظه ای از

○ قانون اساسی حاصل

از انقلاب مشروطیت ایران
بمراتب دموکراتیک تر از
قانونی بود که پس از
انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به
تشکیل «دوما» انجامید، و
حتی دموکراتیک تر از
قوانین اساسی برخی
قدرتهای پیشرفته اروپایی
چون امپراتوری آلمان و
امپراتوری اتریش بود.

رهبران و بلندپایگان مذهبی مهم و پرنفوذ بهره‌مند بود. وقتی وی در ۱۳۰۴ به پادشاهی رسید هنوز حکومت از اساس، قانونی بود، مجلس هنوز عمدتاً مستقل بود گرچه دیگر همه اختیارات را در دست نداشت، مطبوعات به کار خود ادامه می‌دادند، هرچند بخش اعظم رفتار لجام‌گسیخته آنها به همراه برخی از آزادی‌هایشان مهار و محدود شده بود.

ولی کاملاً شبیه دوره‌های مشابهی که در تاریخ ایران می‌توان سراغ گرفت صحنه برای تمرکز سریع قدرت مهیا بود. از اوایل تا اواخر دهه ۱۳۰۰ دیکتاتوری باروندی فزاینده به شکلی گسترده و ژرف در میان و در درون سازمان‌های مختلف دولت در حال گسترش بود. این دوره همچنین از نظر توسعه اقتصادی، سرمایه‌گذاری در صنایع سبک‌ساز، و توسعه بخش‌های زیربنایی چون آموزش و پرورش و حمل و نقل تا حد زیادی دوره پویاتر و مثبت‌تر فرمانروایی رضاشاه بود.

ولی - باز هم شبیه همان الگوی سنتی - از اواخر دهه ۱۳۰۰ حکومت خودکامه یعنی حکومت یک نفر که حرفش بالاتر از قانون بود آغاز شد. زمانی که جامعه به این مرحله رسید بی‌اغراق هیچ نشانی از دموکراسی یا حوزه همگانی نو باقی نمانده بود؛ هرچند در حاشیه تحمل‌پذیری دولت یک حوزه همگانی ظاهری وجود داشت و شکل‌های تازه حکومت و نظام اجرایی، [برای نمونه] مجلس و وزارتخانه‌های دولتی به جای خود باقی بود. در واقع، این شکل‌های تازه همگام با گسترش دیوانسالاری سیاسی و دولت محوری اقتصادی که سابقه کاملی در تاریخ ایران نداشت سرعت دامنه پیدا کرد.

مداخله‌جویی دولت در اقتصاد و جامعه نواز برخی جهات شبیه نقش دولت فرانسه و از جهات دیگر شبیه نقشی بود که دولت شوروی در جامعه و اقتصاد ایفا می‌کرد. تنها به‌عنوان یک نمونه اقتصادی باید یادآور شد که کل بازرگانی خارجی و برخی از مبادلات تجاری داخلی مهم مانند تجارت عمده غلات را دولت به دست گرفت. و تنها به‌عنوان یک نمونه اجتماعی می‌توان خاطر نشان ساخت که مردم شهرها برای ترک کردن شهر خود حتی برای مدتی کوتاه، باید گذرنامه داخلی تهیه

می‌کردند. در ایران پیش از دوران نو و پیش از انقلاب مشروطه چیزی کاملاً شبیه این وجود نداشت. عشیره‌نشینان هدف یورش بی‌امان دولت قرار داشتند. قبایل را تقسیم کردند و مجبور به سکونت در نواحی معین نمودند و بهای انسانی این عملیات بسیار گزاف بود. اینان همگی پس از کناره‌گیری اجباری شاه از سلطنت در پی ورود متفقین به ایران در سال ۱۳۲۰ به سرزمین‌های خود بازگشتند.

با کشیده شدن پای ایران به جنگ، متفقین رضاشاه را مجاب ساختند که از سلطنت کناره‌گیری کند ولی اگر وی در داخل کشور از پشتیبانی چشمگیری برخوردار بود بویژه از آن‌رو که در آن زمان کاملاً آماده همکاری با متفقین بود چنین چیزی هرگز رخ نمی‌داد. دو عامل کناره‌گیری او را ناگزیر ساخت. نخست، عدم مقبولیت مردمی گسترده و در واقع همه‌گیر - او، به نحوی که کناره‌گیری او تنها نتیجه ورود ایران به جنگ بود که متفقین را در چشم مردم کشور محبوب ساخت. دوم، در واقع سازگار ساختن حضور یک حکومت مطلق‌العنان و خودکامه برخوردار از اراده بولادین با بازگشت دموکراسی و افکار عمومی که پیامد گریزناپذیر وضع تازه بود بسیار دشوار بود. ۱۱

[پس از کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت] گونه‌ای دموکراسی و نوعی حوزه همگانی از نو پا گرفت شبیه آنچه در پی انقلاب مشروطه از سال ۱۲۸۷ تا اواخر دهه ۱۲۹۰ رخ داده بود. بار دیگر ناآرامی‌هایی جدی در ولایات و در میان قبایل عشیره‌نشین بروز کرد. بار دیگر در کانون سیاست، در داخل مجلس و در صفحات مطبوعات، میان آنها، و میان آنها با کابینه‌های ناتوانی که هر بار بانگ مرکزی می‌خواست بر حجم موجودی پول در گردش بیفزاید ناچار بودند لایحه‌ای تسلیم مجلس کنند ستیزی مرگبار و ویرانگر در گرفت.

خشونت و ناشکیبایی فیزیکی و زبانی رواج داشت. عمر کابینه‌ها بیش از چند ماه نبود و حتی قادر نبودند بودجه سالانه دولت را از تصویب مجلس بگذرانند. ۱۲

دامنه یافتن و سپس سر باز کردن اختلافات نفتی با انگلستان و شرکت نفت ایران و انگلیس از دو

○ طبق نظر هابرماس، حوزه همگانی به‌عنوان حوزه گردهم‌آیی و بحث انتقادی که هم از دولت و هم از حوزه خصوصی مستقل است در اروپای سده هیجدهم سر بر آورد؛ هر چند می‌توان ریشه‌های آن را در انگلستان سده هفدهم سراغ گرفت.

○ در ایران حوزه
همگانی نو در آغاز سده
بیستم در سیمای
روزنامه‌ها و مجلات
مستقل و انتقادی، و
انجمن‌ها و جمعیت‌های
داوطلبانه‌ای که شمارشان
بسرعت در حال افزایش بود
سر بر آورد.

جهت اوضاع داخلی را دگرگون ساخت. از يك سو، آتش ستیز و مبارزه بر سر قدرت را تیزتر کرد. از سوی دیگر، با توجه به اینکه این بار دشمن اصلی يك قدرت بیگانه بود محور نیرومندی برای یکبارچگی فراهم ساخت. برای نخستین بار طی ۲۵ سالی که از حکومت پهلوی می‌گذشت حکومت از حمایت مردمی برخوردار شده بود. ولی سازو کار حذف رقبا همچنان با قدرت جریان داشت.

اگر نه وحدت ملی چشمگیر بلکه تنهایی نیروهای سیاسی اصلی عدم رویارویی وجود داشت برای حکومت‌های انگلیس و آمریکا سازماندهی و هماهنگ سازی سقوط مصدق و جنبش مردمی فوق‌العاده دشوار می‌شد. کودتای مرداد ۱۳۳۲ را این دو حکومت سازماندهی کردند ولی آنها نه بر سر مردم ایران بمب ریختند و نه لشکریان خود را به داخل کشور گسیل داشتند، که در واقع در آن زمان چنین کاری شدنی نبود. علت موفقیت کودتا آن بود که برخی از نیروهای مهم داخلی که با دولت مصدق مخالف بودند اجازه دادند نیروهای خارجی با ایجاد هماهنگی میان آنها کودتا را به اجرا در آورند. ۱۳.

بطور معمول فاصله سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ یعنی از کودتا تا آغاز انقلاب را دوره دیکتاتوری می‌خوانند. اما در واقع باید این دوران را به دو دوره کوچکتر تقسیم کرد: سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ که حکومت هر چه دیکتاتوری تر یا اقتدار گراتر می‌شد؛ و سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ که حکومت سرشتی خود کامه داشت. در دهساله نخست پس از کودتا نه دموکراسی وجود داشت و نه هرج و مرج سیاسی حاکم بود بلکه شکل محدودی از حکومت قانونی و مجلس - هر چند نه منتخب آزاد مردم - که هنوز نمایندگی برخی بخش‌های جامعه را بر عهده داشت و از اختیارات مشخصی برخوردار بود وجود داشت. و هنوز نشانه‌هایی از آزادی بیان و مطبوعات، و بحث و گفتگوی همگانی به چشم می‌خورد. علت همه اینها آن بود که رژیم هنوز پایگاهی اجتماعی مرکب از زمینداران، دستگاه روحانیت، ارتش، بلندپایگان دیوانسالاری، و بیشتر بخش کوچک ولی رو به رشد تجار نو، داشت. ۱۴.

دموکرات بخت این را یافتند که به صحنه باز گردند، اصلاح طلبان وفادار به رژیم سلطنتی کوشیدند بر دامنه حکومت قانونی بیفزایند، و زمینداران و دستگاه روحانیت تلاش کردند از سهم خویش از قدرت سیاسی دفاع نمایند مبارزه‌ای بر سر قدرت در گرفت. در پایان، همه این جناح‌ها مبارزه را باختند و شاه موفق شده همه اختیارات و قوا را در دست خود متمرکز سازد. این دوره‌ای است که طی آن حکومت، سرشتی هر چه خود کامه‌تر یافت، حکومت يك نفر جای دیکتاتوری معمولی را گرفت و موافق با الگوی تاریخی از جمله دومین دوره حکومت رضاشاه - و به رغم این واقعیت که بر شمار گروه‌های وابسته و تحت‌الحمایه دولت عمدتاً در نتیجه افزایش و سپس رشد انفجار گونه درآمدهای نفتی افزوده شده بود - دولت عملاً فاقد هر گونه پایگاه اجتماعی بود.

از همان سال ۱۳۴۳ مارتین هرترتز (Martin Herz) رابزن سیاسی سفارت آمریکا در تهران وضع موجود در کشور را به شکلی چشمگیر در گزارشی فوق‌العاده طولانی خطاب به وزارت خارجه ایالات متحده تشریح و ارزیابی کرده بود. نکته بسیار جالب توجه این بود که وی برای گزارش خود عنوان «برخی عوامل ناملموس در سازو کار سیاست ایران» را انتخاب کرده بود. او در این گزارش چنین نوشته است:

«از آنجا که مخالفان، ضعیف و دچار چنددستگی هستند و روحیه خود را از دست داده‌اند رژیم باید سرخوش و آسوده‌خاطر باشد بویژه که بر گهای سیاسی برنده و مهمی در دست دارد. اما یکی از عوامل ناملموس قابل توجه در وضع حاضر، اندک بودن چشمگیر حامیان پروپاقرص رژیم است. شواهد این امر در هر گوشه نمایان است: اعضای برجسته حزب ایران نوین به آرامی و در خفا ابراز عقیده می‌کنند که حزیشان چیزی جز يك فریب و حيله نیست و مادام که شاه روند تصمیم‌گیری را در دست خود قبضه کرده است نمی‌توان انتظار داشت که هیچ حزب سیاسی بتواند کار مفیدی انجام دهد؛ اعضای دستچین شده مجلس از «پشتیبانی آمریکا» از رژیمی که خود آن را تقلید مسخره دموکراسی می‌خوانند متأسفند؛ آجودان‌های کشوری شاه که جزو سرسپرده‌ترین

حامیان او هستند معتقدند مادام که آزادی بیان، واگذاری قدرت، و شایسته‌سالاری در ایران وجود ندارد کشور قادر به حل مشکلات خود نیست؛ قضات عالی‌رتبه بدون هر گونه احتیاط کاری اعلام می‌کنند تا زمانی که افراد مشخصی مصون از پیگرد قانونی شناخته شوند مبارزه با فساد بی نتیجه خواهد بود؛ افسران ارتش، جبهه ملی را از اقداماتی که باید طبق برنامه بر ضد تظاهر کنندگان حامی آن انجام شود آگاه می‌سازند؛ مقامات وزارت خارجه در ارتباط با نحوه برخورد با سخنگویان مخالفان دولت در ایالات متحده، در محافل خصوصی به مخالفت با همان خط‌مشی سخن می‌گویند که خودشان رسماً در برابر دولت آمریکا بر آن پای می‌فشارند.»

هر تتر در ادامه بر این نکته تأکید می‌کند که:

«این افراد جزو جبهه مخالفان دولت نیستند بلکه عناصر خود حکومتند ولی حتی در عین وفاداری به شاه دچار این ناخوشی ریشه‌دار هستند که به چیزی که خود انجام می‌دهند اعتقادی ندارند و نسبت به شایستگی رژیم برای بر سر کار ماندن تردید دارند.»

و سرانجام این بخش از گزارش خود را با این عبارات پایان می‌دهد:

«ضعف حقیقی رژیم حاضر در همین جاست و نه در فعالیت مشخص هواداران جبهه مخالفان دولت، زیرا حتی یک اقلیت نظامی هم وقتی مهار حکومت را به دست گیرد می‌تواند بقیه کشور را وادار به تمکین کند. حتی وقتی شواهد فراوانی دال بر حکومت ستیز بودن طبقه متوسط ایران ارائه می‌کنیم... این واقعیت به جای خود باقی است که نه تنها مخالفان رژیم شاه این حکومت را یک دیکتاتوری فوق‌العاده غیرمردمی می‌شناسند بلکه مهم‌تر اینکه هواداران این رژیم نیز بر همین نظرند.»^{۱۵}

چیزی که هر تتر در تحلیل «عوامل ناملموس سازوکار سیاست در ایران» یک «دیکتاتوری شدیداً غیرمردمی» خوانده است کشف شهودی چشمگیر مفهوم حکومت خودکامه است که خود وی برای بیانش هیچ مفهوم یا مقوله مستقلاً در اختیار نداشته است.

با توجه به اینکه گزارش دیپلماتیک ابر قدرت و نزدیکترین قدرت خارجی به رژیم در سال ۱۳۴۳

از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ قدرت با آهنگی پرشتاب رو به تمرکز گذاشت زیرا هر گونه مخالفتی سرکوب شده بود، درآمدهای نفتی با نرخی که به سرعت افزایش می‌یافت (و بعدها حالتی انفجارگونه یافت) به دست دولت می‌رسید، و قدرتهای خارجی - چه غربی و چه شوروی و اروپای شرقی - به دلیل فقدان یک جبهه مخالف سازمان‌یافته و ثروت حاصل از نفت که رو به افزایش بود هر چه کمتر از رژیم خرده می‌گرفتند.

اما وقتی در سال ۱۳۵۵، در اوج برخورداری رژیم از قدرت داخلی و پشتیبانی خارجی، تلفیق یک آشفتگی ملایم اقتصادی و انتقاد خارجیان از وضع نامطلوب حقوق بشر آن را واداشت که اجازه دهد تا حدودی بحث همگانی درگیرد، بسرعت ظرف دو سال ساقط شد. بار دیگر موافق‌الگوی باستانی، کل جامعه تقریباً بی توجه به شغل، رتبه اجتماعی، ثروت و درآمد، تحصیلات یا درجه پای‌بندی مذهبی در قیامی بزرگ در برابر دولت قد برافراشت. هیچیک از طبقات اجتماعی در برابر انقلاب از خود مقاومت نشان نداد و هیچ نیروی سیاسی سازمان‌یافته‌ای از رژیم دفاع نکرد. با وجود همه تفاوت‌هایی که این انقلاب با انقلاب مشروطه‌ای که ۷۰ سال پیشتر رخ داده بود داشت و حتی با همه تفاوت‌های بزرگتری که میان آن با قیام‌های سنتی ایرانیان وجود داشت، این انقلاب نیز انقلابی بر ضد حکومت خودکامه بود.

بار دیگر یک دموکراسی وجود داشت که بسیار شبیه دولت‌گریزی بود و یک حوزه همگانی که به سوءاستفاده و خشونت نزدیکتر بود. ولی این بار انقلاب خیلی زود به سازوکار حذف رقبا مبدل گشت - که از بسیاری جهات - چندان تفاوتی با دیگر انقلاب‌های مردمی در دیگر کشورهای جهان نداشت....

به زحمت می‌شد از انقلاب ایران که - از برخی جهات مهم - از نظر سیاسی کمتر از فرانسه پایان سده هیجدهم و روسیه اوایل سده بیستم توسعه یافته بود انتظار نتیجه بسیار متفاوتی داشت. تقریباً همه نیروها و ایدئولوژیهای انقلابی مسلط نسبت

○ رضاخان پهلوی را حتی در چهارساله نخست حکومتش نمی‌شد رهبری کاملاً مردمی خواند. ولی مسلماً او از پشتیبانی بسیاری از طبقات متوسط تحصیل کرده نو، بسیاری از نخبگان فکری، شمار فزاینده‌ای از نمایندگان مجلس، بیشتر کارکنان بلندپایه دولت، و حتی شمار قابل ملاحظه‌ای از رهبران و بلندپایگان مذهبی مهم و پرنفوذ بهره‌مند بود.

یادداشت‌ها

* گزارش تحقیقی ارائه شده در دانشکده تاریخ دانشگاه ایالتی ایلینویز در آوریل ۱۹۹۹.

۱. این تجزیه و تحلیل کوتاه بر پایه منابع زیر استوار است:

Homa Katouzian, "Liberty and Licence in the Constitutional Revolution of Iran", *Journal of the Royal Asiatic Society*, 3: 8 (1988).

البته درباره انقلاب مشروطه منابع فراوانی وجود دارد. برای نمونه، ر. ک. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، جلد اول (تهران: زوآر، ۱۳۵۹)؛ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، جلد‌های اول و دوم (تهران: آگاه، ۱۳۶۱)؛ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵)؛ و

Vanessa Martin, *Islam and Modernism: The Iranian Revolution of 1906* (London: I. B. Tauris, 1989); Janet Afary, *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911* (New York: Columbia University Press, 1996); Man-gol Philip Bayat, *Iran's First Revolution, Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909* (Oxford: Oxford University Press, 1991).

۲. این شرح بسیار کوتاه درباره نظریه تاریخ ایران بر پایه آثار پیشین نویسنده استوار است که مهم‌ترین آنها از این قرارند: دکتر محمد علی همایون کاتوزیان، «حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی درباره دولت، سیاست و جامعه ایران»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال یازدهم، شماره ۱۱۷-۱۱۸ (خرداد و تیر ۱۳۷۶)، صص ۷۱-۵۶؛

"Problems of Political Development in Iran: Democracy, Dictatorship Or Arbitrary Government?", *British Journal of Middle Eastern Studies*, 22:4 (1995)

مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳)؛ نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، ترجمه علیرضا طیب (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷)؛ چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴)؛ استبداد، دموکراسی و نهضت ملی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)؛ «جامعه کم‌آب و پراکنده: الگوی تحولات درازمدت اجتماعی و اقتصادی در ایران»، ترجمه علیرضا طیب، در نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، پیشین.

۳. برای نمونه، ر. ک. «دموکراسی، دیکتاتوری و مسئولیت ملی» در استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، پیشین.

به‌درستی راه خاص خود و نادرستی نیت‌های دیگران اطمینان کامل داشته‌اند و بر این باور بوده‌اند که به‌مجرد موفقیت در حذف رقبای خواهند توانست طی مدت زمان کوتاهی جامعه‌ای کامل بنا کنند...۱۶

اما در این جریان، ایرانیان درس‌های پراهمیتی چندی نیز فرا گرفتند که اکنون برخی از نیروهای سیاسی قابل ملاحظه از آنها پیروی می‌کنند و چه بسا به توسعه سیاسی ماندگار و شاید حتی دموکراسی و جامعه مدنی به ترتیبی که در نظریه و عمل سیاسی غرب شناخته شده است منجر شود. بر این نیروها آشکار شد که... حتی رسیدن به دستاوردهای سیاسی و اجتماعی کمتر جاه طلبانه و در عین حال بسیار مهم از طریق خشونت (بدنی و زبانی) تعمیم یافته و مبتنی بر کینه‌توزی، نفرت، چنددستگی، رویارویی و حذف یکدیگر ناممکن خواهد بود.

و نیز آموختند که مشروعیت سیاسی و حکومت مبتنی بر رضایت شهروندان با حکومت خودکامه خواه حاکم آن یک قدرت مرکزی باشد یا عوام الناس رها شده در خیابانها سازگار نیست و بی قانونی - خواه بی قانونی دولت یا عوام یا کل جامعه - در درازمدت لزوماً هم به فرمانروایان و هم به فرمانبران صدمه خواهد رساند؛ دموکراسی از هر چه و مرج سیاسی بسیار دور است؛ اگر حقوق و آزادیهای شهروندان بدون حداقلی از انسجام اجتماعی و مسئولیت‌پذیری همگانی اعمال شود حوزه همگانی چندان نخواهد پایید؛ و نه تنها حکومت خودکامه بلکه حتی دیکتاتوری هم معمولاً ضعیف‌تر و ناکارآمدتر از دموکراسی است.

اکنون ایران در دوره گذار به سر می‌برد؛ دوره‌ای که طی آن دسته‌ها و گرایش‌های سیاسی هوادار حکومت قانونی و مشروع و دموکراسی اساسی و جامعه مدنی درگیر تلاشی چشمگیرند...۱۷

گرچه در جامعه‌ای چون ایران، پیش‌بینی آینده بامیزان قابل قبولی از اطمینان دشوار است... اما بی‌گمان انبوه زنان و مردان جوان و صاحب حق رأی ایران به هواداری از توسعه سیاسی در راستای قانون، دموکراسی و جامعه مدنی آرایش گرفته‌اند.

○ مشروعیت سیاسی و حکومت مبتنی بر رضایت شهروندان با حکومت خودکامه - خواه حاکم آن یک قدرت مرکزی باشد یا عوام الناس رها شده در خیابانها - سازگار نیست و بی قانونی - خواه بی قانونی دولت یا عوام یا کل جامعه - در درازمدت لزوماً هم به فرمانروایان و هم به فرمانبران صدمه خواهد رساند.

○ اگر حقوق و آزادیهای شهروندان بدون حداقلی از انسجام اجتماعی و مسئولیت پذیری همگانی اعمال شود حوزه همگانی چندان نخواهد پایید.

۴. بیشتر منابع یادشده در یادداشت شماره ۲ حاوی بحثی تطبیقی درباره شورش‌ها، قیام‌ها و انقلاب‌های ایران نیز هستند، بویژه مقاله «حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی درباره دولت، سیاست و جامعه ایران». برای ملاحظه بحثی مبسوط در این باره ر.ک. به:

Katouzian, **State and Society in Iran**, op. cit. and "The Pahlavi Regime in Iran" in H. E. Chehabi and J. Linz (eds.) **Sultanistic Regimes** (Baltimore: The Johns Hopkins Press, 1997).

۱۱. از این گذشته، ر.ک. کاتوزیان، «حکومت خودکامه، نظریه‌ای تطبیقی...»، پیشین و

Katouzian, "Problems of Political Development in Iran", **op. cit.**

۱۲. ر.ک. کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، پیشین؛ فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوزدی (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۲)؛ پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷)؛ نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران؛

John Foran, **A Century of Revolution** (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1994).

۱۳. ر.ک. منابع یادشده در یادداشت شماره ۱۱.

۱۴. این موضوع را در آثاری که درباره تاریخ و مسائل سیاسی ایران نوشته‌ام مورد بحث قرار داده‌ام از جمله مقاله «حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی...»، و در کتاب مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران و اقتصاد سیاسی ایران.

۱۵. ر.ک. به:

Martin F. Herz, **A Diplomatist Look at the Shah's Regime in June 1964** (Institute for the Study of Diplomacy, Georgetown University, Washington, 1979).

۱۶. برای بحث بیشتر درباره تجزیه و تحلیل و ارزیابی فوق از قلم همین نویسنده ر.ک. به:

"Problems of Political Development" **op.cit.**, "Islamic Government and Politics: The Practice and Theory of the Absolute Guardianship of Jurisconsult" in Charles Davis (ed.) **After the War: Iran, Iraq and the Arab Gulf** (London: Croom Helm, 1990), and "The Political Economy of Iran Since the Revolution", **Comparative Economic Studies**, 31:3, 1989.

۱۷. از این گذشته، ر.ک. سعید برزین، جناح بندی‌های سیاسی در ایران، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸) از جمله متن مصاحبه با نویسنده حاضر درباره «فرقه‌گرایی در ایران نو».

Homa Katouzian, "Towards A General Theory of Iranian Revolutions", paper presented to the annual conference of Center for Iranian Research and Analysis, April 1999, forthcoming.

۵. از این گذشته، ر.ک. دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، «فره‌ایزدی و حق الهی پادشاهان»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال دوازدهم، شماره ۱۳۰-۱۲۹، (خرداد و تیر ۱۳۷۷)، صص ۱۹-۴.

۶. برای نمونه، ر.ک. به:

Jürgen Habermas, **The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society** (Great Britain: Polity Press, 1989); and "The Public Sphere, An Encyclopedia Article (1946)", **New German Critique**, 3, 1974.

همچنین ر.ک. به:

Peter Hohendahl, "Jürgen Habermas: 'The Public Sphere' (1964)," **Ibid.**

۷. از این گذشته، ر.ک. به:

Katouzian, "Liberty and Licence in the Constitutional Revolution of Iran", **op. cit.**

۸. برای ملاحظه بررسی جامعی که نویسنده حاضر در این باره صورت داده است ر.ک. به:

Homa Katouzian, **State and Society in Iran: From the Constitutional Revolution to the Rise of the Pahlavi State** (London and New York: I.B. Tauris, Forthcoming 1999); and "The Revolt of Shaykh Muhammad Khiyabani", **IRAN, Journal of The British Institute for Persian Studies**, June 1999.

۹. از این گذشته ر.ک. همان و «مبارزه با قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال سیزدهم، شماره ۱۳۸-۱۳۷، صص ۲۱-۶ و ۱۴۰-۱۳۹، صص ۵۱-۳۲. همچنین ر.ک. به:

Cyrus Ghani, **Iran and the Rise of Reza Shah: From Qajar Collapse to Pahlavi Rule** (London and New York: I.B. Tauris, 1998).

۱۰. برای ملاحظه مستندات و تحلیل مشروح نکات بالا.